

حرف درشت

آیا محسن هاشمی، علی‌دایی بازی درمی‌آورد؟

● **بوريا عالمي**: واقعا گویا محسن هاشمی قرار است شهردار تهران بشود. این یعنی چی؟ یعنی یکی از اعضای شورای شهر که مردم رای دادند حذف می‌شود و جاش یکی دیگر می‌آید تو. در اینجا کی می‌آید چمران.

به زبان ساده، هم لیست امید مجلس گوشه‌اش سوراخ بود و باد می‌داد، هم لیست امید شورای شهر، خطوری؟ از ۱۴۰، ۱۵۰ نفری که با لیست امید رفتند مجلس، الان با من بمیرم تو بمیری، ممکن است ۳۰، ۴۰ نفر هنوز پای لیست امید ایستاده باشند. باقی کجا هستند؟ یا غش کردند سمت رئیس مجلس یا غش می‌کنند سمت هرکسی جز اصلاح‌طلبان. عقلشان هم می‌رسد، چون اصلاح‌طلبان همیشه برای تأیید صلاحیت دوباره به مشکل می‌خورند. لیست امید شورای شهر هم دیدیم که سنبه‌اش همچین پرزور نیست؛ یعنی همه اصلاح‌طلب هستند، اما از احتمال اینکه ممکن است یک‌روز، یک‌جا، با یک محافظه‌کار رودررو بشوند، ضریان قلبشان تند می‌شود. برای همین این خط، این نشان، از این شورای شهر آبی گرم نمی‌شود. نه تکلیف پرونده‌های مالی شهرداری‌های گذشته روشن خواهد شد، نه تکلیف رانت‌ها و املاک معلوم می‌شود، حالا ما خودمان ره شب دعا می‌کنیم اینها فساد قبلی‌ها را به تحقیق‌وتقصّص نرسانند، اقلا بعدا معلوم نشود که چیزی هم بهش اضافه شده است. خلاصه وضعیت شورای شهر و شهرداری تهران و محسن هاشمی مثل وقتی است که علی‌دایی، هم سرمربی تیم سایپا بود، هم یکهو وسط بازی می‌دوید می‌رفت تو زمین و بازوبند کاپیتانی هم دستش می‌کرد. بعد دلش می‌خواست هم توپ را شوت کند، هم اوت را ببینازد. یکی، دوبار هم سعی کرد کرنر را طوری سانت‌ر کند که توپ بیاید روی سر خودش در جلوی دروازه. از آن طرف می‌خواست هوای دروازه را هم داشته باشد. یکهو هم وسط بازی این‌پا آن‌پا می‌کرد و شروع می‌کرد به رویایی‌زدن. نتیجه حضور علی‌دایی در تیم سایپا یادتان هست؟ نتیجه خیلی ساده بود. از بس فشار آورد و خواست همه‌جا باشد، باره شد توپ کلا.

جمع‌بندی

سؤال این است که آیا محسن هاشمی، علی‌دایی‌بازی درمی‌آورد؟

ما می‌گوییم خدا نکند. همین که آدم، کریم باقری تمام‌وکمالی باشد و یک گوشه زمین را خوب پر کند، بهتر از این است که پشت کسان‌ی را که بهش رای دادند خالی کند.

شتر روزنامه

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۹۶ ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۴۳۹ ۱۸ مارس ۲۰۱۸
سال پانزدهم • شماره ۳۱۱۲ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۱۸:۳۲ • اذان صبح فردا ۴:۴۶ • طلوع آفتاب ۶:۱۰

روزنارضا

کارتون خواب

محمدرضا ثقفی



سلام به فردا

نوروز و بهار: گیتی‌ورز و شکوفه‌بار

آن است. بر این خوان، خوراک‌هایی نهاده می‌شده است، تیزبوی، خوارک‌هایی که بویی بسیار خوش و دلجوی از آنها برمی‌خاسته است و فراخا (فضا) را درمی‌آکنده است. باور بر این است که فروهرها که نیک‌نغز و نایند و پیراسته از درشتی‌ها و تیرگی‌های خاک، تنها از بوی خوش خوراک‌ها بهره می‌توانند برد: از نغزترین آنسری‌ترین بخش در آنها؛ بخشی که ما، خاکیان تاری تُمّاک (بسیار تیره) نیز، آن را تنها با نغزترین توانش حسی خویش که پویایی است، درمی‌توانیم یافت. در جشن و آیین نوروز، هنوز، رونق سرائی‌ها و جامه‌ی نو دربرکردن رویایی دارد و انجام می‌گیرد.

۳- جشن اخترشناسی و گاهشمارانہ: یکی از نیرومندترین و کارسازترین خاستگاه‌ها و انگیزه‌ها، در برگزاری آیین و جشن نوروز، پدیده‌ای کیهانی و آسمانی است که آن را ترازمندی بهاری (اعتدال ربیعی) می‌نامیم. در نخستین روز از نوروز که هم‌زمان است با آغاز بهار، با درآمدن خورشید در باره‌ی بره (برج حمل)، روز با شب همساز و همتراز می‌شود و بدین‌سان، بشگون‌ترین و همایون‌ترین رخداد اخترانه و گاهشمارانہ روی می‌دهد: از آن پس، روز و روشنایی و گرما که پدیده‌هایی‌اند خجسته و اهورایی، درمی‌افزایند و شب و تیرگی و سرما که پدیده‌هایی‌اند گجسته (منحوس) و اهریمنی، فرومی‌کاهد. ما، ایرانیان، با برگزاردن جشن نوروز و با گرامی‌داشتن فرازآمدن بهار، این رخداد پهن‌بنیاد را آرج می‌نهیم و بزرگ می‌داریم. دامان سخن را همچنان، در این زمینه درمی‌توانم گسترده؛ لیک پسندۀ آن است که بدانچه نوشته‌آمد، بسنده کنم. فرجامی فرخ بر این جستا، همانا فرخ‌باد نوروز پیروز و بهار دل‌افروز و سال ۱۳۹۷ بر یکایک ایرانیان است، به‌ویژه بر خوانندگان خرمخوی و بهار‌آیین روزنامه «شرق».

مغز اجتماعی-۱۳

مروری بر یادداشت‌های سال گذشته



عبدالرحمن نجل‌رحیم ، مغز پِژوه

در سال گذشته در ستون مغز اجتماعی ۱۲ یادداشت نوشتم. امروزه اگر بخواهیم به مسائل انسانی نگاهی عمیق‌تر داشته باشیم، باید درباره کارکرد مغز انعطاف‌پذیر و دائما در حال تغییر خود بیشتر بدانیم. هنر، اقتصاد، سیاست و هر امر مهم در جامعه، بدون اشراف بر دانش کار مغز، ناقص به‌نظر می‌رسد زیرا امکانات این مهم برای بشر امروز مهیا شده است تا به‌طور دقیق‌تری به رازهای پشت‌پرده رفتار و طبیعت آدمی خود، دست پیدا کند تا بتواند سبب خلق دنیایی انسانی‌تر و آزادتر شود.

دو تئاتر به‌طور هم‌زمان، «آبی مایل به صورتی» کار سازان بیان و دیگری «خودکار یکبار» از سامان اسطو درباره افراد تراجنسیتی و مصائب آنها به صحنه رفت. اختلال در هویت جنسی نزد تراجنسیتی‌ها، ناشی از ناهماهنگی کارکرد ساختارهای میانی مغز در رابطه با بدن است. تلاش و صرف هزینه برای تغییر بدن انسان در تطابق دادن آن با هویت جنسی، همچون هورمون‌درمانی سخت و عمل‌های جراحی سنگین، با وجود نتایج بعضا مبرکار و پرمصیبت انجام می‌گیرد، در حالی‌که کمتر هزینه پژوهشی درباره بررسی جدی در ناهماهنگی مدارهای مغزی این افراد صورت می‌گیرد که شاید راهی انسانی‌تر و کم‌شکنجه‌تر برای حل مسئله را دربر داشته باشد. در تجربه‌ای شخصی مطمئن شده‌ام که لحن آهنگین عاطفی زبان مادری هیچ‌وقت از مغز انسان پاک نمی‌شود. جهان برای اینکه انسانی بماند و متحول و خلاق شود، به تنوع زبان مادری نیازمند است. زبان مادری سرچشمه جوشان خلاقیت مغز آدمی است و لحن عاطفی زبان در اعماق مغز انسان نگهداری می‌شود.

هنر تجسمی ازجمله نقاشی، یکی از امکاناتی است که به عده‌ای از افراد جامعه بشری اجازه می‌هد تا تخیل و رؤیاهای عمیق خود را ابراز کنند. اما گاه نیز به‌طور غافلگیرانه این احساسات و خیالات و رؤیاهای درخفامانده در مغز بعضی از افراد مسن، ناگهان از قیدها رها شده و موجب خلق آثار قابل‌توجهی می‌شود. این همه با استفاده از رنگ، قلم‌مو، کاغذ نقاشی، بوم، چوب، صدف‌های کنار دریا، دورریزها ازجمله وسایل الکترونیکی ازکارافتاده، گل سفالگری و... آفریده می‌شود. فیلم مستند من از چهار زن هنرمند در این زمینه، تأییدگر این پدیده جالب است.

«لورنس وایزکراتنس»، مغزپژوهی که جدیدا درگذشته، پدیده‌ای مهم در بیماران با آسیب قشر مخی در ناحیه بینایی را شرح داد. این افراد با اینکه مطمئن هستند در طرف مربوط به آسیب هیچ چیز را آگاهانه نمی‌بینند، ولی می‌توانند با دقتی بالاتر از شانس، اتفاقات حرکتی در میدان ناینبایی را گزارش کنند. او با کشف خود نشان داد که ضمیر آگاه و ناگاه فرآیندی مغزی در پیوند یکدیگر هستند.

قرار است در بعضی از کشورها وزارت شادی تأسیس شود. اما شاید برای شادشدن نیازی به سیاست‌های دولتی از بالا نباشد. در پژوهشی روی تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد آلزایمری در ایران، این بیماران نشان دادند که خنده بر لبان دیگران را تشخیص می‌دهند. شاید خنده آخرین راه ورود به دنیای عاطفی درحصرمانده بیماران آلزایمری باشد.

پایین‌آمدن سطح سواد فارسی یعنی زبان اول، در مدارس ابتدایی، نباید موجب حذف زبان انگلیسی به‌عنوان زبان دوم از برنامه درسی شود. مغزپژوهی امروز می‌گوید که زبان اول و دوم اگر با روش صحیح و به‌موقع هرچه زودتر انجام گیرد، هیچ اختلالی در یادگیری پیش نمی‌آورد، بلکه بسیار مفید و لازم است.

قرار است در انگلستان وزارتخانه تهنایی برپا شود تا از شیوع آن در میان جمعیت بکاهد. «کاجاپیوو» که چند روز پیش پس از ۲۵ سال پژوهش در ۶۷سالگی فوت کرد، تنهایی را حاصل احساس انزوای اجتماعی می‌دانست. ما همان‌طور که از درد و گرسنگی و تشنگی فرار می‌کنیم، از تنهایی هم گریزان هستیم و در جمع احساس امنیت می‌کنیم. اگر این ترس از تنهایی به‌طور مزمن بر ما غلبه کند، موجب ضعف سیستم ایمنی و تغییرات تنهایی و تورم مغز و انواع بیماری‌ها می‌شود.

یک جانی به نام «استیفن پادوک» یابرنامه ریزی ۵۸ نفر را می‌کشد و صدها نفر را زخمی می‌کند و قبل از اینکه پلیس به سراغ او بیاید، با شلیک گلوله‌ای در مغزش به زندگی خود پایان می‌دهد. او نمونه انسان وجدان‌پریش در جامعه‌ای است که افراد آن مانند ماشین، بدون احساس تعلق عاطفی به دیگری، در انزوا خود زندگی می‌کنند و اراده ماشینی‌شان را برای کشتن دیگران و حتی خودشان، بدون احساس شفقتی انسانی به کار می‌گیرند.

از هوای بسیار آلوده تهران در زمستان، غافل نباشیم زیرا آلاینده‌های هوا از طریق نیاز بویایی مستقیما وارد مغز می‌شوند و سبب آسیب‌های جدی‌ای در کار مغز شده و بیماری‌های علیل‌کننده‌ای را بر انسان تحمیل می‌کنند و از رشد مناسب مغز در کودکان شیرخوار جلوگیری می‌کنند. هوای آلوده مغز را آلوده می‌کند و نتیجه‌اش ناسالم‌شدن جامعه است.

برای همه سال نوی از خلاقیت و شکوفایی آرزو می‌کنم.



میرجلال‌الدین کزازی

جشن و آیین نوروز آیین و جشنی است چندسویه و چندرویه که هزاره‌های تاریخ و فرهنگ ایران، هریک، به‌گونه‌ای نمود و بازتابی در آن یافته‌اند. ازهمین‌روی، این جشن باستانی را، از نگاهی فراخ، می‌توان گوهره و افشردی فرهنگ و شهرآیینی ایرانی، در این هزاره‌ها، دانست. از دیگرسوی، این جشن گرامی گرانمایه، در درازنای روزگاران، آن چنان پای‌برجای مانده است و ایرانیان آن را با شُور و شکوهی بسیار و بی‌مانند برگزاردند که توانسته است کارکردی بنیادین و نهادین و نمادین، در چسبتي ایرانی، بیابد و تا مرز پارز برترین و پایین‌ترین نمونه و نشانه‌ی فرهنگ ایران و سخته‌ترین و سُتوارترین سنجه‌ی این فرهنگ، فرابرود. بر این پایه، می‌توانیم، با دل‌آسودگی و باورمندی، بر آن باشیم که در هرجای جهان، جشن و آیین نوروز نشان و نمودی دارد، فرهنگ ایرانی تا بدان‌جای راه برده است و آن بخش از جهان یکی از بوم‌هایی است پرشمار که جغرافیای جهان‌شاهانه (مربوط به جهان‌شاهی و امپراطوری) فرهنگی ایران را پدید می‌آوردند. این جهان‌شاهی فرهنگی قلمروی است دور‌مرز و پهناور و نیک‌دامن‌گستر که هم کشورهایی را در بر می‌گیرد که روزگاری بخشی از فرمانروایی ایران بوده‌اند هم کشورهایی را که در پهنه‌ی تاریخ هرگز جایی، در جغرافیای فرمانرانانه‌ی ایرانی، نداشته‌اند. در گذار دیرپای و شگفتنی‌افزای هزاره‌های ایران، چندین جشن و آیین با یکدیگر درآمیخته‌اند و سرانجام، نوروز، از این آمیزش، به‌گونه‌ای که ما ایرانیان

روایت

باز هم درباره رابطه پزشک و بیمار

کوروش احمدی

ماجراهایی که به درگذشت زندیاد عباس کیارستمی انجامید، موضوع رابطه بین پزشک و بیمار در ایران را برای مدتی به یکی از مسائل روز در رسانه‌ها تبدیل کرد. با فروکش‌کردن آن ماجرا و البته بی‌سرانجام‌ماندن آن، اگرچه به این موضوع کمتر پرداخته می‌شود، اما مشکل همه‌روژه بیماران با برخی از پزشکان به قوت خود باقی است، ازجمله نمونه‌ای که خود به‌تازگی تجربه کردم: پس ازبارها چک‌کردن برای ویزیت ساعت ۱۱، وقتی رسیدیم، حدود ۳۰ نفر را کنار هم نشسته و برخی را ایستاده در اتاق انتظار کوچک ایشان در یک زیرزمین یافتیم. افراد جدیدتر در لابی طبقه بالا منتظر می‌شدند. اسپلتی روشن بود. یکی از بیماران که ظاهرا از باد سرد آن ناراحت بود، از خانم منشی خواشش کرد اسپلت را خاموش کند. خانم توضیح داد که چون هوا نیست، چاره‌ای ندارد. با تردید بسیار از خانم پرسیدم با این وضع چه زمانی نوبت من می‌شود، فرمود: «حدال ساعت ۱۲» (که البته این شوخی بود؛ از آن جمع اگر ۲۰ نفر هم بیمار بودند، حداقل سه ساعت ویزیت آنها طول می‌کشید).

خاضعانه عرض کردم، ولی شما به من برای ۱۱ وقت داده‌اید. با بی‌تفاوتی فرمودند: «نمی‌خوای نمون». عرض کردم، خانم محترم من یک روز کارم را گذاشته‌ام از راه دور آمده‌ام، حالا شما... به‌علاوه من که عجله نداشتم یک ماه دیگر هم برای من خوب بود... در پیامکی محترمانه کوشیدم گله کنم؛ بیشتر به این امید که این جناب دکتر حداقل به وضع اسف‌بار مطبش عنایتی بکند، اما این‌گونه آدم‌ها که حین صرف قهوه با هم‌ترازان از لزوم پاسخ‌گویی زمین‌وزمان می‌گویند، شان خود را اجل از آن می‌دانند که خود نیز پاسخ‌گو باشند. شاید اشکال از ایشان و امثال ایشان نباشد و بیشتر از جامعه درحال‌گذار ما باشد؛ جامعه‌ای که افراد مختلف از خرده‌فرهنگ‌های مختلف ناجار به زندگی در کنار یکدیگرند و متأسفانه تحصیلات الزاما ربطی به تعلق فرد به این یا آن خرده‌فرهنگ ندارد. به‌علاوه از این نوع برخورد آقای دکتری که

در همه‌جا (تابلو، سایت، مطب، کارت و...) یادآوری کرده فارغ‌التحصیل انگلیس است، کم‌تر می‌توان چشم‌پوشی کرد؛ چرا که ایشان حتما خوب می‌داند که همکاران انگلیسی‌اش چگونه با بیمار رفتار می‌کنند. او خوب می‌داند و من هم که به اقتضای شغلم سال‌ها به همراه خانواده در کشورهای مختلف زندگی کرده‌ام، خوب می‌دانم که اگر پزشکی در انگلیس این‌گونه با بیمار برخورد کند، بی‌تعارف رسوا می‌شود. در آنجا پزشک ملزم به توضیح و مشارکت‌دادن بیمار در تصمیم‌گیری است. نمی‌تواند حین ویزیت اخمو و بی‌حوصله باشد، مانع حرف‌زدن و سؤال‌کردن بیمار شود و... و توجهش تنها معطوف به ویزیت بیشترین بیمار در کم‌ترین زمان باشد. در دوره کنونی، شبکه‌های اجتماعی ویژه‌ای در آن کشورها وجود دارد که بیماران در صورت تمایل بعد از خروج از مطب نظرات خود را درباره همه جنبه‌های کار پزشک و پرسنل درمانی در آن می‌نگارند و افراد معمولا قبل از مراجعه به پزشک این نظرات را می‌خوانند. البته در گذشته نیز از این شبکه‌های اجتماعی خبری نبود، من مثلا در کانادا شاهد برخورد کاملا انسانی و اخلاقی پزشکان با بیماران بودم. زمانی را نیز که در نیویورک در یک وضعیت اورژانسی دو آمبولانس به آدرس ما فرستادند، از ترس اینکه مبادا یکی به دلیلی در راه بماند و در بیمارستان در بدو ورود دفترچه‌ای حاوی حقوق بیمار به دستمان دادند و اصلا از پول و بیمه نپرسیدند، فراموش نمی‌کنم خانم پرستار میان‌سالی را که وقتی من و همسرم را پشت در اتاق سی‌سی‌یو ایستاده و منتظر پایان معاینه دید، کشان‌کشان دو صندلی، یکی پس از دیگری، از ته راهرو آورد که ما چند دقیقه هم سرپا نایستیم. البته مثل بسیاری دیگر که دراین‌باره نوشته‌اند، من هم باید تأکید کنم در ایران نیز با انسان‌های شریفی در حوزه درمان برخورد داشته‌ام. یکی از آنها پزشک کودکانی است از خویشان ما که خود شاهدیم در طول سال‌ها، همیشه تلفنش را به بیماران داده و با حوصله بسیار پاسخ‌گوی تماس‌های شبانه‌روزی مادران همیشه نگران بوده است. این در حالی است که متأسفانه تجربیاتی از نوع تجربه‌ای که در بالا ذکر آن رفت، می‌تواند به شان و احترام پزشکان در جامعه لطمه بزند.

دور دنیا

ویولن ۵۰۰ هزاردلاری اینشتین

آلبرت اینشتین، از قضا نوازنده ویلن هم بوده و گاهی در جمع دوستان ساز می‌زد. ویولنی که اینشتین از دوست موسیقی‌دانش به نام اسکا استیگر هدیه گرفته بود، بالاتر از ۵۱۶ هزار ۵۰۰ دلار فروخته شد. استیگر، ویولن را با دست خودش ساخته و رویش نوشته بود: «برای بزرگ‌ترین دانشمند دنیا، پروفیسور آلبرت اینشتین، توسط اسکار ه. استیگر، فوریه ۱۹۳۳». اینشتین بعدا در دانشگاه پرینستون این ویولن را به پسر سرایدار دانشکده، سیلاس هیبز بخشید و ساز در خانواده هیبز ماند. این ویولن در حراج به سه‌برابر قیمت تخمین‌زده‌شده به فروش رفت.